

در رگ‌هایش من بودم که می‌دویدم... (سپهری، یلوفر)

پس نیایش سهراب بر درگاه حق نیز زمانی است که ذرات طبیعت به اندیشه سپاس از خالق خویش به پا می‌خیزند و به خروش می‌آیند:
...من نمازم را...

بی تکبیرة الاحرام علف می‌خوانم

بی قد قامت موج... (سپهری، صدای پای آب)

اما جبران، چنان‌که گمان می‌رود، در حیرتی عمیق فرو رفته است و سخن به تناقض می‌گوید. او اگرچه شیفته طبیعت و خالق آن است، گویی در وادی عرفان راه را گم کرده است.

جبران گاهی ارتباط بین انسان و طبیعت را سرشار از مهر و محبت و عاطفه می‌داند و زبان به تحسین طبیعت می‌گشاید، چنان‌که می‌گوید:

...سلام ایها اللیل المظهر بظلمتک انوار السماء

سلام ایها الفصول...

سلام ایها الشتاء المرجع بشوراتک عزم الطیبعه... (خلیل جبران، دمه و ابسامة، ص ۱۷۷)

...سلام بر تو ای شب که با تیرگی خویش، روشنای آسمان را پدیدار ساخته‌ای

سلام بر شما ای فصل‌ها...

سلام بر تو ای زمستان که با انگیزش خویش، عزم و اراده را به طبیعت باز می‌گردانی...

و نیز باد را ستایش می‌کند و می‌سراید:

...نسمعک و لانشاهدک، و نشعر بک و لانراک، فکانک بحر من الحب یغمر

ارواحن و لا یفرقها و یتلاعب بأفئدتنا و هی ساکنه.

...صدایت را می‌شنویم اما تو را نمی‌بینیم؛ احساست می‌کنیم اما به دیدارت

نمی‌رسیم. گویا تو دریایی از عشق هستی که جان‌های ما را دربر می‌گیرد اما آن را

غرقه نمی‌سازد و قلب‌هایمان را که ساکن و بی‌حرکت ایستاده‌اند به بازی می‌گیرد.

(همان، ص ۱۹۲)

اما در جایی دیگر، طبیعت را وسیله‌ای برای تیره‌بختی انسان و عاملی برای

گنج در «مغازه» (جستاری در معنی‌شناسی تاریخی)

دکتر میرجلال‌الدین کزازی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اراک

چکیده

برپایه معنی‌شناسی تاریخی سنجشی، سرگذشت «وام‌واژه»ها را نیز - مانند واژه‌های ناب و نزاده در زبان - می‌توان کاوید و بررسید و به‌دست داد. بدین سان، چگونگی راه‌بردن واژه از زبانی به زبان یا زبان‌های دیگر آشکار خواهد شد و دگرگونی‌هایی که واژه در گشت‌وگذار خویش یافته است، پدیدار. یکی از وام‌واژه‌های ایرانی در زبان‌های تازی و اروپایی که سرگذشتی شگفت داشته، واژه «گنج» است. در این جستار، سرگذشت معنی‌شناختی آن به‌دست داده شده است.

کلیدواژه‌ها: گنج، کنز، خزن، معنی‌شناسی تاریخی، معنی‌شناسی تاریخی

سنجشی.

در جستار «چنبر زمان» نوشته‌ام که معنی‌شناسی تاریخی، بررسی دگرگونی‌های واژه است در درازنای زمان و به‌دست‌دادن سرگذشت آن، برپایه دانش معنی‌شناسی. نیز یکی از شاخه‌ها و سویمندی‌ها در زبان‌شناسی تاریخی، آن است که من آن را معنی‌شناسی سنجشی می‌نامم:

یکی از شاخه‌ها و سویمندی‌ها در زبان‌شناسی سنجشی که در پژوهش‌ها و

از جمله آنجا که می‌گوید:

...می‌خروشد دریا

وز ره دور، فرا می‌رسد آن موج که می‌گوید باز

از شبی توفانی... (سپهری، سرگذشت)

و یا می‌سراید:

...آفتاب بال‌هایم را می‌سوزاند

و من از نفرت بیداری به خاک می‌افتم... (سپهری، شاسوسا)

اما سهراب به شدت اعتقاد دارد که التهاب طبیعت امری عادی است و به آرامش و

سعادت انسان منتهی خواهد شد:

راه از شب آغاز شد

به آفتاب رسید... سپیده‌دم روی موج‌ها ریخت... (همان)

و نیز:

...سنگ نوسان می‌کند

گل‌های اقاویا در لالایی مادرم می‌شکند

ابدیت در شاخه‌هاست. (همان)

این در حالی است که جبران هرگز حدّ متعادلی را دنبال نکرده و همواره در افراط و تفریط گرفتار است؛ گویی در اندرون خویش آرامش و استقرار نیافته است و دائماً در التهاب افکار و احساسات به سر می‌برد. او زمانی طبیعت را به رنگ سیاه می‌بیند و جز تاریکی مطلق برای آن متصور نیست؛ از جمله در داستان «مضجع العروس»، تصویری نفرت‌انگیز از بیشه‌زاری در هنگام شب ترسیم می‌کند که سرانجام نیز مدفن عروس خواهد شد و در داستان «خلیل الکفر»، زمین و زمان و شب و دشت و... را سرد و یخ‌بسته نشان می‌دهد و انسان را به وحشت می‌اندازد. او می‌گوید:

...قدم الشتاء بثلوجه و عرافه و خلت الحقول والأودية إلا من الغربان الناعية

والاشجار العارية. فلزم مكان تلك القرية أكوأخهم... (خلیل جبران،

صفوة المؤلفات الكاملة، ص ۱۱۶)

...زمستان با تمامی برف‌ها و تندبادهایش آمد؛ دشت‌ها و بیابان‌ها خالی شد جز از

آنچه این دیدگاه و سویمندی را از آن دوی دیگر جدا می‌دارد، آن است که در آن دو، واژه بررسیده، در زبان‌های هم‌خانواده یا هم‌خاستگاه، ریشه و بنیادی یگانه دارد؛ لیک در این گونه دیگر، واژه از زبانی به زبان‌های دیگر برده شده و در شمار واژه‌هایی است که آنها را «وام‌واژه» می‌نامیم.

در این جستار، بدین سویمندی یا گونه سومین در معنی‌شناسی تاریخی سنجشی می‌پردازیم و سرگذشت معنی‌شناختی واژه‌ای را که از زبان پارسی به زبان‌های دیگر راه جسته و وام‌واژه‌ای است شگرف، برمی‌رسیم؛ سرگذشتی بس شگفت که در گونه خویش کم‌مانند است و از این روی، نمونه‌ای بسیار بازنمای و رازگشای و روشنگر می‌تواند بود. این واژه گنج است که سرگذشتی شگفتی‌انگیز و باورستیز داشته است؛ از ایران و زبان پارسی به دیگر سرزمین‌ها و زبان‌ها رفته و دگرگونی‌هایی نابیوسان (= غیرمنتظره) و خردآشوب یافته و سرانجام، در ریخت و معنایی نیک‌ناساز و نابراز: مغازه، به زاذبوم خویش بازگشته است.

گنج در پهلوی، با همین ریخت و در همان معنا که در پارسی دری دارد، به کار می‌رفته است. این واژه، در پارسی میانه مانیکی (= مانوی) در ریخت گنز^۱ کاربرد داشته است. می‌تواند بود که با همین ریخت، به زبان تازی برده شده باشد و در این زبان، در ریخت «کنز» به کار رفته.

جوالبقی، در کتاب المعرب، این واژه را ریخت تازی شده «گنج» پارسی دانسته است؛ لیک، در معنای آن، به لغزش و خطا دچار آمده و آن را در معنی «کلید» پنداشته است: «الکَنْزُ: فارسی معرَبٌ و اسمُهُ بالعربیَّة مَفْتَحٌ.»^(۳)

برپایه هنجارها و آیین‌های دگرگونی واژگان در زبان‌شناسی تاریخی، می‌توانیم بر آن بود که کنز، با دگرگونی «ک» به «خ»، در ریخت خَنز به کار رفته است^(۴) و در پی آن، برپایه آنچه تازیان آن را «ریشه‌گیری بزرگ» (= اشتقاق الکبیر) می‌نامند، در این ریخت نیز جابه‌جایی رخ داده و به ریخت «خَنز» درآمده^(۵) و در زبان تازی، واژه‌ای نیک‌شناخته و

1. gnz

جبران اگرچه عارف و صوفی مسلک است، بیشتر به انسانی وازده از دنیا می ماند؛ چراکه در اکثر آثار خویش سعی دارد از مظاهر مادی زندگی بگریزد و شاید تصوف را راهی برای گریز از دنیا می پندارد.

این در حالی است که سهراب، عرفان را در سایه محبت و لطف و انسانیت مزمزه می کند و آن را باور دارد و به طور کلی، حیات را خالی از تجارب عارفانه نمی داند:

...زندگی خالی نیست

مهربانی هست... سیب هست... ایمان هست... (سپهری، در گلستانه)

نگاه سهراب به طبیعت، نگاه یک مسلمان عارف است. او عرفان اسلامی را در ذات دارد و می کوشد انسان و طبیعت را درهم بیامیزد. حال آنکه جبران، گهگاه، اصالت و ذات انسان را نیز از طبیعت می داند و حتی در این راه افراط می کند:

...من تو را به جنگل باز می گردانم که مادر ارجمند توست. (خلیل جبران، باغ پیامبر،

ص ۳۹)

از این رو می توان به این حقیقت پی برد که زندگی در محیط مصنوع غرب، روح شرقی و لطیف جبران را به شدت آزرده است و او در ضمیر ناخودآگاه احساس می کند که به محیطی دیگر تعلق دارد؛ بنابراین تلاش می کند که حداقل روح خود را از این مخمصه بیرون کشد، اما روح او در کشاکش معنویت شرق و مادیت غرب، سرگردان مانده است. اما سهراب روحی شرقی دارد و جسم او نیز در شرق حاضر است؛ از همین رو، وحدت و یکپارچگی شخصیت در آثار او بیش از جبران موج می زند.

کتابنامه

- خلیل جبران، جبران. ۱۹۹۲. دعة و ابتامة. چاپ اول. بیروت: دارالکتاب العربی.
- _____ . ۱۹۹۲. باغ پیامبر. ترجمه جولیاننا عبدالله. چاپ اول. بیروت: دارالکتاب العربی.
- _____ . ۱۹۹۲. المواقب. چاپ اول. بیروت: دارالکتاب العربی.
- _____ . ۱۹۹۲. رمل و زید. چاپ اول. بیروت: دارالکتاب العربی.
- _____ . ۱۹۹۸. صفوة المؤلفات الكاملة. چاپ دوم. بیروت: مکتبة لبنان ناشرون.
- سپهری، سهراب. ۱۳۶۳ش. هشت کتاب. چاپ سی و چهارم. تهران: انتشارات طهوری.

و در معنایی دیگر کاربرد یافته است: مجله: نشریه‌ای که به سامان و پی‌درپی به چاپ می‌رسد: هفته‌نامه، ماهنامه، فصلنامه.

نخستین بار مردی انگلیسی به نام ادوارد کیو^۱ در سال ۱۷۳۱ این واژه را در معنای مجله در نام نشریه خویش: مجله نژادگان^۲ به کار برد. در فرانسه نیز نخستین کسی که این واژه را در کاربرد و معنای نوین آن به کار گرفت، بانویی بود به نام لوپرینس دو بومون^۳.^(۶) این واژه در معنای مجله، از آن پس، کاربردی گسترده و فراگیر یافت و در سده نوزدهم در سراسر امریکا و انگلستان، نامی شد برای مجله‌ها و نشریه‌های گوناگون و در سده بیستم، با ریخت‌هایی گوناگون، در پهنه جهان در این کاربرد و معنی به کار گرفته آمد. یکی از این کاربردها آن است که در ایران ما روایی یافته و نامی شده است برای فروشگاه و دکان: مغازه. مغازه ریختی است شگفت که از «magasin» یا «magazine» برآمده است و در پارسی کنونی به کار برده می‌شود^(۷)؛ اما در پارسی، تنها در این معنی کاربرد دارد و ایرانیان «مجله» را «مغازه» نمی‌گویند.

از دید معنی‌شناسی سنجشی، واژه ایرانی گنج، در گشت و گذار شگفت خویش، نخست در معنی «انبار» و «کالاکده» به کار برده شده است؛ زیرا، به هر روی، گنج نیز جایی است که خواسته و دارایی و داشته‌های گرانبها را در آن می‌انبارند و می‌اندوزند؛ سپس، در معنی «مجله» به کار رفته است؛ مجله‌ای که بیشتر با نگاره‌های رنگین آراسته است و خواندنی‌های گوناگونش، توده‌های مردم را به خریدن و خواندن آن برمی‌انگیزد؛ خواندنی‌هایی که از هر در، سخنی در آنها هست و بدان‌سان که در دستانی پارسی گفته می‌شود: «از هر چمن، گلی».

این کاربرد و معنا در واژه که در برخورد و بررسی نخستین، ناساز و بی‌پیوند می‌نماید، از آنجاست که مجله‌ای از این گونه، به انباری می‌ماند که به جای کالاهای گوناگون، نوشته‌های رنگارنگ در آن نهاده و انباشته شده است. هنگامی که واژه، به خاستگاه و

1. Edward Cave

2. gentleman's magazine

3. Leprince de Beaumont

بررسی‌های همسنجانه ادبی نیز نیک به کار پژوهنده سنجشگر می‌تواند آمد. معنی‌شناسی سنجشی است، به‌ویژه در کارکرد تاریخی یا - بدان‌سان که بنیادگذار زبان‌شناسی نو فردیناند دو سوسور نامیده است - در کارکرد در زمانه آن. خواست من از معنی‌شناسی سنجشی آن است که در دو زبان، رشته‌ها و زنجیره‌های معنایی واژگان را بیابیم و بکاویم و بررسییم و آنچه را در درازنای زمان از دید کارکرد معنی‌شناختی واژه بر آن گذشته است، بشناسیم و نشان بدهیم و باز نماییم. بدین‌سان، پیشینه و سرگذشت معنایی واژه بر ما آشکار خواهد شد. هر واژه، به همان‌سان که در ساختار برونی و ریخت‌شناسانه و آوایی خویش دیگرگون می‌شود، در کارکرد درونی و معنی‌شناسانه‌اش نیز دیگرگونی‌هایی می‌یابد. این دیگرگونی‌ها تا بدان پایه می‌تواند بود که گاه واژه، سرانجام، در دیگر گشت‌های درونی و پیام‌رسان خود تا بدان جای پیش می‌رود که معنای فرجامین آن یکسره از معنای آغازینش می‌گسلد و مایه شگفتی معنی‌شناس تاریخی می‌شود.^(۱)

برپایه آنچه در جستار «چنبر زمان» نوشته‌ام، معنی‌شناسی تاریخی آن است که سرگذشت معنایی واژه، در روزگاران و دوره‌های زبانی یگانه بررسی بشود یا با دیدی گسترده‌تر، در زبان‌های هم‌خانواده؛ برای نمونه، در زبان پارسی دری یا در زبان‌های ایرانی، از روزگار باستان تا روزگار نو. معنی‌شناسی تاریخی سنجشی نیز آن است که سرگذشت معنایی واژه را در دو یا چند زبان خویشاوند و هم‌خاستگاه بررسییم و بیابیم و به‌دست بدهیم؛ برای نمونه، در زبان‌های آریانی^(۲) یا هندواروپایی. واژه‌ای که در آن جستار، در زبان‌های هم‌خانواده بررسی شده، واژه اجاق است و واژه‌ای که در زبان‌های خویشاوند یا هم‌خاستگاه، واژه سال یا به گفته‌ای باریک‌تر و به‌آیین‌تر: برابر اوستایی آن، یار که پیوند زمان را با چنبر در آن می‌توان یافت و از این دید، با زبان‌های اروپایی سنجیدنی است.

سویمندی و دیدگاه سومین که در معنی‌شناسی سنجشی بر این دو می‌توانیم افزود، آن است که سرگذشت واژه‌ای کاویده و بررسی‌شده شود که از زبانی به زبان‌های دیگر - چه هم‌خاستگاه چه بیگانه - برده شده و دگرگونی معنایی یافته است.

گنج در «مغازه» ۱۵۵

۴. نمونه‌هایی دیگر از دگرگونی ک به خ را در واژه‌های خندق و خندریس می‌یابیم که یکی ریخت تازیکانه کندگ (kandag) است و دیگری ریخت تازیکانه «کنده‌ریش» (المعرب / ۱۳۱ و ۱۳۵).

۵. نمونه‌ای از این گونه جابه‌جایی را در «فجر» و «فرج» نیز می‌توانیم دید. نکته‌ای دیگر نغز آن است که «خزن»، در زبان تازی، در معنی گندیدن و بویناک شدن نیز به کار می‌رود (المنجد / ۱۷۸). به همان سان، ریخت جابه‌جاشده و باشگونه (=مقلوب) آن: «خُنْز» نیز در همین معنی، در آن زبان، کاربرد دارد: «خُنْزَاللْحِمِّ؛ انتن فهو خُنْز و خُنْز» (همان / ۱۹۷).

این معنای شگفت از آن روی از واژه خواسته شده است که آنچه دیری در جایی انباشته و توده می‌شود، اگر نرم و نغز باشد، همواره می‌تواند گندید و پوسید و بویناک شد. شاید نیز از همین روست که واژه «خَنَس» که ریختی دیگر از خُنْز می‌تواند بود، در معنی پوشیدن و نهفتن به کار رفته است؛ زیرا یکی از ویژگی‌های همیشگی و ناگسستنی «گنج» یا آنچه در جایی می‌انبارند و می‌اندوزند، نهفتگی و پوشیدگی آن است.

6. GRAND LAROUSSE, Tom 6/960.

۷. از دید ریخت‌شناسی و دگرگونی برونی و آوایی واژگان نیز مغازه واژه‌ای است شگفت و نابه‌هنجار. ریخت به‌آیین و به‌هنجار آن می‌بایست مَغازِن می‌بود. شاید، برپایه واژه تازی «مَغاره» که در معنی اِشْكَفْت و غار است و با «مغازه» نیک همانند، واژه در این ریخت کاربرد یافته است.

پرکاربرد شده و واژه‌هایی بسیار از آن «برشکافته» و پدیدار شده است. در این زبان، معنا و کاربرد چیره و فراگیر واژه، اندوختن و انبار کردن است و بر این پایه، واژه‌های مخزن و خزانه و خزینه نیز در معنی اندوخته‌گاه و انبار و «کالا‌کده» کاربرد یافته است. نمونه را، خواجه شیراز در بیت زیر «خزانه» را در معنی «انبار» یا «داروکده» به کار برده است:

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی باشد که از خزانه غییم دوا کنند
نیز سعدی، در این بیت، «خزائن باد» را در معنی «انبارها» یا «اندوخته‌گاه»‌های باد به کار گرفته است:

فرشته‌ای که وکیل است بر خزائن باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی
با این همه، این واژه‌ها در معنی گنج و گنجینه و گنجخانه نیز کاربرد یافته‌اند. نمونه را، همچنان آن خسرو خرم‌دلان گفته است:

بیا که لعل و گهر، در نثار مقدم تو ز گنجخانه دل می‌کشم به مخزن چشم
یا:

به خط و خال گدایان مده خزینه دل به دست شاه‌وشی ده که محترم دارد
نیز:

من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی

در خزانه به مهر تو و نشانه توست
به هر روی، مخزن که نام‌جای (= اسم مکان) است، از «خَزَن» یا «خَزَن» به زبان‌های اروپایی راه برده و در زبان فرانسوی، در ریخت «magasin»، در معنی انبار کالا و انبار غله، به کار رفته است و در انگلیسی، در ریخت «magazine» و در آلمانی، در ریخت «magazin»؛ اما نغزتر و آشکارتر از این همه، ریخت واژه است در اسپانیایی: «almacén» که هنوز «ال» شناساگر (=حرف تعریف) زبان تازی در آن به یادگار مانده است: «الْمَخْزَن».

این واژه همچنان در ریخت «magazine» از فرانسوی به انگلیسی و امریکایی رفته